

# دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی، جلسه ۵، جاناتان ادواردز و اولین بیداری بزرگ

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه پنجم در مورد جاناتان ادواردز و اولین بیداری بزرگ است.

طرح کلی از صفحه ۱۳. این به شما درکی از کاری که ما اینجا انجام می‌دهیم می‌دهد. ما در تلاشیم تا تصویر مذهبی را در آمریکای استعماری ارائه دهیم. و سپس در نهایت فقط با معکوس کردن، چون اینجا ما این کار را بر اساس مکان‌ها انجام می‌دهیم، به نتیجه می‌رسیم.

بنابراین، ما قصد داریم در نهایت آن را معکوس کنیم و به توزیع کلیساها در آمریکای استعماری نگاهی ببندیم. بنابراین، بین این دو مورد، فکر می‌کنم، امیدوارم، از آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، به صورت فرقه‌ای، بر اساس آنچه مطالعه کرده‌ایم، تا حدودی درک کرده‌ایم. و سپس شروع خواهیم کرد. ما می‌توانیم امروز، سخنرانی شماره چهار، اولین بیداری بزرگ را شروع کنیم.

خب، خب، تصویر مذهبی در آمریکای استعماری. خب، ما هستیم، ما هستیم، چیزی که قبل از رفتن گفتیم فکر می‌کنم، این بود که، یادتان باشد، گفتیم که بسیاری از کلیساها تا نسل دوم، سوم، چهارم، اساساً کلیساهای مهاجر بودند، بسیاری از کلیساها تا نسل دوم، سوم، چهارم شروع به زوال کردند و شروع به دچار مشکل شدن کردند. آنها سرزندگی آنچه را که هنگام ورودشان بودند، حفظ نکردند.

سوال این است که ما به این نتیجه نرسیدیم، دلایل آن چیست؟ ما این کار را شروع نکردیم، درست است؟ دلایل چیست؟ دلایل اساسی این افول چیست؟ خب، اول از همه، اولین دلیل این است که آیا ما این کار را شروع کردیم؟ آیا این برای شما آشنا به نظر می‌رسد؟ بله، نه، ما آن را شروع نکردیم، درست است؟ دلیل اول کاهش شور و اشتیاق اعضای خودشان است. بنابراین، این اولین دلیل عدم حفظ قدرت این کلیساهای مهاجر است. آنها یک یا دو نسل به اینجا آمدند و شروع به افول کردند.

دلیل اول این است که شور و اشتیاق اعضای خودشان شروع به فروکش کردن کرده است. اعضای خودشان شور و اشتیاق یا سرزندگی مهاجران اولیه‌ای که به آنجا آمده بودند را حفظ نکردند. ما قبلاً این را در مورد پیوریتن‌ها دیده‌ایم.

یادتان هست که با پیوریتن‌ها چه گفتیم: کدام اول آمد؟ آیا ثروتشان افزایش یافت؟ آیا این باعث شد که شور و شوق انجیلی‌شان را از دست بدهند؟ یا اینکه شور و شوق انجیلی‌شان را از دست دادند و این باعث شد که بیشتر به این فکر کنند که، نمی‌دانم، کدام اول آمد، مرغ یا تخم‌مرغ؟ خب، این اولین چیزی است که مشکل‌ساز می‌شود. خب، دومین چیزی که برای این کلیساهای مهاجر مشکل‌ساز می‌شود، تعداد مخالفانی است که در میان آنها بودند. به عبارت دیگر، افرادی که در فرقه باقی ماندند اما شروع به اختلاف نظرهای جدی با فرقه و کلیسای خاص خود کردند.

اختلاف نظرهای می‌تواند اختلاف نظرهای کلامی، اختلاف نظر بر سر سیاست کلیسا یا نحوه تأسیس کلیسا، نحوه تأسیس کلیسا و نحوه اداره کلیسا باشد. اما مورد دوم، مخالفان زیادی وجود دارند. بحث‌های زیادی وجود دارد.

افراد زیادی در کلیسا هستند که از کلیسا ناراضی هستند و این باعث افول کلیسا می‌شود. این دلیل دوم است. خوب، دلیل شماره سه، تأثیر قرن هفدهم، قرن هجدهم عصر خرد، عصر عقلانیت، هر چه که می‌خواهید. اسمش را بگذارید، است.

تأثیر عصر خرد یا عقلانیت بر کلیساها و البته مثال خوبی از این، دئیسم است. حالا، ما در یک سخنرانی دیگر زیاد در مورد دئیسم صحبت خواهیم کرد، اما مثال خوبی از این، دئیسم قرن هفدهم و هجدهم است.

بگذارید فقط روشن کنم: احتمالاً این را گفته‌ایم، اما اگر نگفته‌ایم، دئیسم دین نیست. فرقه نیست. دئیسم یک دیدگاه فلسفی است، نوعی دیدگاه مذهبی.

در نهایت به یک فرقه تبدیل خواهد شد، اما دئیسم به عنوان نوعی مخالفت عقل‌گرایانه با این کلیساهای مهاجر، در قرن هجدهم در آمریکا بسیار بسیار قوی می‌شود و رواج پیدا می‌کند. حال به یاد داشته باشید دئیسم یعنی خدا اینجاست، ما اینجا پایین، و هیچ ارتباطی بین خدا و ما وجود ندارد. انگار صدای خدای ساعت‌ساز را شنیده‌اید.

خدا جهان را مانند یک ساعت‌ساز که ساعت می‌سازد، خلق کرد و آن را کوک کرد، و اینجا دارد کار می‌کند، اما هیچ ارتباطی بین خدا و ما وجود ندارد. بنابراین، این نوع رویکرد بسیار عقل‌گرایانه به دین، دیدگاه عقل‌گرایانه به خدا، تأثیر واقعی بر بسیاری از فرقه‌ها، بسیاری از کلیساها و بسیاری از مردم اینجا در مستعمرات خواهد داشت. پس این شماره سه در فهرست ماست، درست است؟ و شماره چهار در فهرست ما این است که اکنون افرادی وجود دارند، افراد زیادی خارج از کلیسا در مستعمرات هستند زیرا مکان‌هایی مانند رود آیلند و پنسیلوانیا بر آزادی مذهبی تأکید کرده‌اند، نه فقط تحمل مذهبی، نه فقط تحمل دیگران، بلکه کاملاً مردم آزاد هستند.

و آن آزادی مذهبی به این معنی بود که بسیاری از مردم ترجیح می‌دادند خداناباور یا لاادری باشند. آنها هیچ بخشی از کلیسا، هیچ بخشی از زندگی کلیسا را نمی‌خواستند. حالا، برخی از آن افراد، نه همه، مسلماً گروه‌های کوچکی بودند، اما برخی از آن افراد شروع به خصومت شدید با کلیسا و دین سازمان‌یافته کردند.

بنابراین، شما با یک خصومت بیرونی مواجه می‌شوید، نه فقط بی‌تفاوتی نسبت به کلیسا، نه فقط بی‌تفاوتی نسبت به دین، نه فقط بی‌تفاوتی نسبت به اصول مسیحیت. شما شروع به خصومت نسبت به کلیسا، دین، مسیحیت، آموزه‌ها و غیره می‌کنید. و ما واقعاً قبلاً چنین چیزی را تجربه نکرده‌ایم.

ما در اروپا، از یک شاخه مسیحیت به شاخه دیگر، خصومت را تجربه کرده‌ایم. بنابراین، ما برخورد پروتستان‌تیسیم و کاتولیک رومی و غیره را داشته‌ایم، اما خصومت افرادی خارج از کلیسا را که اکنون واقعاً کلیسا را زیر سوال می‌برند، مسیحیت را زیر سوال نمی‌برند، تجربه نکرده‌ایم. این به نوعی جدید است.

بنابراین، این مشکل‌ساز خواهد بود. بنابراین، ما در قرن هجدهم و در دوره استعمار هستیم و بسیاری از کلیساها دچار مشکل شده‌اند. آنها قادر به حفظ حیاتی که هنگام ورودشان داشتند، نیستند.

حالا سوال این است که با این چه اتفاقی می‌افتد، اما الان نگران این موضوع نیستیم. بگذارید فقط به مورد دوم بپردازم، توزیع کلیساها در آمریکا. حالا، این [وضعیت] آن را برعکس می‌کند.

به نظر می‌رسد که این مستعمره به مستعمره نیست، اما چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ این برعکس کردن آن است و فقط به فرقه‌های مختلف و مکان‌هایی که می‌توانید آنها را پیدا کنید اشاره می‌کند. بنابراین، امیدوارم با مقایسه‌ی یک و دو، تصویری کلی از کلیسای آمریکا در دوران استعمار به دست آورده باشید.

خب، خب، پراکندگی کلیساها. من در صفحه ۱۳ طرح کلی هستم. خب، اول از همه، کلیساهای جماعتی

کلیساهای جماعتی، جماعت‌گرایی. این نوع کلیساها را در دوره استعمار کجا می‌بینید؟ تقریباً منحصرأ در نیوانگلند یافت می‌شوند. در خارج از نیوانگلند، موارد بسیار کمی از جماعت‌گرایی یا کلیساهای جماعتی یافت می‌شود.

این نوعی محصول نیوانگلند است. شماره دو کلیسای انگلیکان است که در نهایت کلیسای اسقفی نامیده خواهد شد. اما در حال حاضر، کلیسای انگلیکان، کلیسای انگلیکان را کجا پیدا می‌کنید؟ در واقع، کلیسای انگلیکان در سراسر مستعمرات پخش شده است.

آنها در بعضی جاها مثل ویرجینیا نسبتاً غالب هستند، اما حتی کلیسای انگلیکان را در جورجیا هم پیدا می‌کنید. و این همان کلیسای انگلیکان در جورجیا است که جان و سلی به آن رفت. جان و چارلز و سلی شاید بعداً در مورد آن صحبت کنند.

بنابراین، انگلیکانیسم نوعی پراکندگی دارد. پرسبیتریانیسم. پرسبیتریانیسم در طول دوره استعمار کوچک است.

ممکن است برخی از شما پیشینه‌ی پروتستانی داشته باشید، اما پروتستانیسم کوچک است. اما تقریباً در سراسر مستعمرات پراکنده است. هیچ جایی وجود ندارد که بتوانید بگویید، پسر، این قلب و روح پروتستانیسم است، نه در دوران استعمار.

شماره چهار، باپتیست‌ها. خب، باپتیست‌ها همه جا هستند. بنابراین، آنها در سراسر مستعمره نیز پراکنده شده‌اند.

البته نقاط قوت باپتیست را در جاهایی مثل رود آیلند هم می‌توان پیدا کرد، اما آنها در سراسر مستعمره پراکنده‌اند. ما در طول مسیر به این بحث ادامه خواهیم داد. با برخی از این فرقه‌ها ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که از اینجا به بعد به کجا می‌رسند.

کلیسای کاتولیک رومی. کلیسای کاتولیک رومی بسیار کوچک است و در مستعمرات میانی متمرکز شده است. بنابراین قلب کلیسای کاتولیک رومی در مکان‌هایی مانند نیوجرسی، پنسیلوانیا، دلاور، مریلند و مستعمرات میانی قرار دارد.

وقتی این را در مورد مستعمرات میانی کلیسای کاتولیک رومی می‌گوییم، می‌گویید، هی، یک دقیقه صبر کنید. من در بوستون زندگی می‌کنم. بوستون به شدت کاتولیک رومی است.

پس چرا می‌گویید که آنها فقط در مستعمرات میانی هستند؟ خب، مهاجرت کاتولیک‌هایی که به بوستون رسید تا قرن بعدی اتفاق نیفتاد. بنابراین این مدت زمان زیادی از دوره‌ای است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. در حال حاضر، کلیسای کاتولیک رومی، مستعمرات کوچک و میانی، جایی است که این مهاجرت متمرکز شده است.

می‌دانید، کواکرها ترجیح می‌دادند که «دوستان» نامیده شوند، و آنها در سراسر مستعمرات پخش بودند، اما در نیوانگلند و مستعمرات میانی حضور پررنگی داشتند. و این تا حدودی به این دلیل است که، البته، آنها به تعداد بسیار زیادی در رود آیلند و همچنین در پنسیلوانیا مورد استقبال قرار گرفتند. بنابراین، این مستعمرات میانی و همچنین نیوانگلند هستند.

کواکرها دارند جایی برای خودشان پیدا می‌کنند. دوستانشان هم دارند آنجا خانه‌ای برای خودشان پیدا می‌کنند. خوب، کلیسای لوتری

لوتری‌ها در مستعمرات میانی یافت می‌شوند. به یاد داشته باشید، پنسیلوانیا بود که از لوتری‌های آلمانی و دیگر گروه‌های کوچک‌تر مانند دانکرها و غیره استقبال کرد. خوب، مستعمرات میانی، اما لوتری‌ها نیز در جورجیا وجود دارند، همانطور که انگلیکان‌ها در جورجیا بودند، بنابراین لوتری‌ها نیز در جورجیا وجود دارند.

اما اساساً، مستعمرات میانی جایی هستند که کلیسای لوتری را پیدا می‌کنید. در نهایت، ما به کلیسای اصلاح‌شده هلندی اشاره کردیم. کلیسای اصلاح‌شده هلندی در مستعمرات میانی قرار دارد.

البته، این [جنش [در نیویورک بسیار سنگین است. اگرچه نیویورک بریتانیایی شد، اما اولین هلند جدید بود، و کلیسای اصلاح‌شده هلندی نیز همینطور. بنابراین، در نیویورک، نیوجرسی، شاهد اولین بیداری بزرگ خواهیم بود.

یکی از آغازهای اولین بیداری بزرگ در میان اصلاح‌شدگان هلندی در نیوجرسی و نیویورک بود. بنابراین، اصلاح‌شدگان هلندی، اساساً در آنجا متمرکز هستند. خوب، این سخنرانی ۳ است. آیا در مورد سخنرانی ۳، ماجرای این موضوع، آنچه ما آن را می‌نامیم و عنوان این سخنرانی چیست، سوالی دارید؟ فرقه‌گرایی

فرقه‌گرایی در مستعمرات آمریکایی. بنابراین، تا زمان انقلاب، خوب، تا زمان اولین بیداری بزرگ، اکنون تعداد قابل توجهی فرقه در مستعمرات آمریکایی داریم. همه آنها کلیساهای مهاجر هستند.

همه آنها از کشور قدیمی خود آمده‌اند، اما کم‌کم دارند جا می‌افتند. اما با این حال، برخی از آنها با وجود خود مشکل دارند، به دلیل همان چهار دلیلی که ذکر کردیم. اما آیا در این مورد سوالی دارید؟ بسیار خوب، ما به سراغ درس چهارم، جاناناتان ادواردز و اولین بیداری بزرگ، می‌رویم.

سخنرانی ۴، جاناناتان ادواردز و اولین بیداری بزرگ. بسیار خوب، اگر طرح کلی را دنبال کنید، می‌توانید ببینید که قرار است چه کار کنیم. قرار است مدت زمان نسبتاً زیادی را به صحبت در مورد جاناناتان ادواردز، زندگی و خدمت جاناناتان ادواردز اختصاص دهیم.

و سپس، به دیگر رهبران مهم نگاهی خواهیم انداخت. به واکنش‌ها به اولین بیداری بزرگ و نتایج اولین بیداری بزرگ نگاهی خواهیم انداخت. طبق معمول، این موضوع شاید ما را در سخنرانی‌هایمان یک یا چند روز جلو بیندازد و این چیز خوبی است.

ما از این بابت خوشحالیم. بنابراین، اگر زمستانی مانند زمستان گذشته داشته باشیم و مجبور شویم یک روز، را از دست بدهیم، می‌دانیم که هنوز از بقیه جلوتر هستیم، بنابراین اوضاع خوب پیش می‌رود. بسیار خوب. پس جاناناتان ادواردز.

حرف‌های زیادی در مورد جاناناتان ادواردز هست. این یکی از افرادی است که در این دوره شرکت داشته. شاید نمی‌دانم، شاید چهار یا پنج نفر دیگر هم در این دوره باشند.

من زمان زیادی را صرف صحبت در مورد زندگینامه آنها می‌کنم، زیرا آنها بسیار مهم هستند. آنها زندگی مذهبی آمریکایی و زندگی فرهنگی آمریکایی را شکل داده‌اند. بنابراین، می‌توانم از شما بخواهم که پنج یا شش زندگینامه

دیگر بخوانید، اما فکر کردم که برای این کار آماده باشید: پنج یا شش زندگینامه دیگر، پنج یا شش کتاب دیگر.

خب، من اینجا هستم تا کمکتان کنم. یکی از راه‌های کمک من ارائه بیوگرافی و نکات برجسته زندگینامه‌تان است. ما این کار را با جاناتان ادواردز، یک شخص فوق‌العاده، انجام می‌دهیم.

خب، سال‌های ۱۷۰۳ و ۱۷۵۸ هست، عمر خیلی طولانی‌ای نیست، همانطور که خواهیم دید، به دلایلی که بعداً خواهیم دید. و من او را یکی از بزرگترین متکلمان و فیلسوفان متولد آمریکا می‌نامم. حالا، برخی از افرادی که به اینجا آمده‌اند، می‌دانید، برخی از آن مهاجرانی که به اینجا آمده‌اند، رهبران کلیسا و غیره که ما به آنها اشاره کردیم، اشکالی ندارد، اما آنها اینجا در آمریکا متولد نشده‌اند، در حالی که جاناتان ادواردز اینجا در آمریکا متولد شده است.

بنابراین، ما این اعتبار را به او می‌دهیم، و او قطعاً یکی از بزرگترین‌هاست. توجه کنید که گفتم متکلمان و فیلسوفان. بنابراین، او این توانایی قابل توجه را هم در الهیات و فلسفه و هم در چیزهای دیگر داشت.

نمی‌دانم، و باید به کارت‌ها نگاه کنم. آیا کسی از شما اهل هارتفورد، کنتیکت است؟ آیا کسی از شما در ایست ویندزور، کنتیکت است؟ خب، جاناتان ادواردز در ایست ویندزور، کنتیکت متولد شده است. پس شما مردم کنتیکت می‌توانید بدون شک او را به عنوان محل تولدش معرفی کنید.

خیلی زود به دنیا آمدند، و خیلی زود فهمیدند که فرزندی بسیار زودرس به نام جاناتان دارند. چون این‌ها چند مثال خوب هستند. او به زبان‌های لاتین، یونانی و عبری مسلط بود و به نظر می‌رسید تا ۱۳ سالگی به خوبی لاتین، یونانی و عبری را فرا گرفته بود.

خب، می‌دونی، این کار خیلی خوبیه، مگه نه؟ منظورم اینه که وقتی ۱۳ سالت میشه لاتین، یونانی و عبری رو یاد می‌گیری؟ درسته. اون با یه هوش و ذکاوت خاص به دنیا اومده. پس، اون یه آدم خیلی قابل توجهه.

خب، او اینجاست. نکته‌ی دیگر در مورد او این بود که به علوم طبیعی بسیار علاقه داشت. خب، حالا یادتان باشد، ما داریم در مورد قرن هجدهم صحبت می‌کنیم، بنابراین در مورد دانش عظیم علوم طبیعی که الان داریم صحبت نمی‌کنیم.

اما او به علوم طبیعی بسیار علاقه‌مند بود، و این قدرت مشاهده‌ای را که او داشت نشان می‌داد، که از نظر الهیاتی و فلسفی نیز جایگاه خوبی برای او خواهد داشت. بنابراین، علاقه او به علوم طبیعی و مشاهده جهان طبیعی و غیره، او را به خوبی به الهیات و فلسفه منتقل خواهد کرد و یک ناظر تیزبین در الهیات و فلسفه و غیره خواهد بود. بنابراین، البته، او به فلسفه و الهیات علاقه‌مند بود، و سپس وقتی هنوز ۱۳ ساله نشده بود وارد ییل شد.

بنابراین، او اکنون آماده رفتن به دانشگاه است. بنابراین امروز، به یک معنا، می‌توانیم بگوییم که او در خانه، توسط والدینش و چیزهایی که ما در مورد آنها صحبت کردیم، زبان‌ها، فلسفه، الهیات، علوم طبیعی و غیره. آموزش دیده است. بنابراین، او به ییل می‌رود.

او وقتی وارد ییل شد هنوز ۱۳ ساله نشده بود، بنابراین وقتی ییل را تمام کرد ۱۷ ساله بود. اما می‌خواهم چند نکته در مورد ییل بگویم. وقتی به دانشگاه ییل فکر می‌کنید، ییل و نیوهیون به ذهنتان خطور می‌کند.

ما قبلاً در مورد این دانشگاه‌های بزرگی که در موردشان صحبت می‌کردیم، صحبت کرده‌ایم. مثلاً دانشگاه ییل و نیوهیون و این دانشگاه بزرگ و عظیم را در نظر بگیرید. در سمت چپ، دانشگاه ییل قرار دارد، همانطور که جاناناتان ادواردز آن را می‌شناخت.

یک کلیسا وجود داشت و در سمت راست آن خوابگاه‌ها، سالن‌های سخنرانی و غیره قرار داشت. این چیزی بود که او از ییل می‌دانست. من به این موضوع بسیار علاقه‌مند هستم زیرا در مورد کلیسای وِدرزفیلد می‌دانم.

آنجا، می‌توانید آن را در سمت راست ببینید. کلیسای وِترزفیلد کلیسایی است که در سمت چپ اینجا می‌بینید. زیرا دانشگاه ییل در وِترزفیلد، کننتیکت تأسیس شد. در نیوهیون تأسیس نشد.

در نهایت به نیوهیون نقل مکان کرد، اما ابتدا در وِدرزفیلد، کننتیکت شروع به کار کرد. کسی از آن منطقه، اتفاقاً؟ وِدرزفیلد، نیوهیون، شهر؟ شما رفتید. این کلیسای فوق‌العاده‌ای است.

ما افراد زیادی را از این کلیسا می‌شناسیم، چون خیلی از افراد این کلیسا با من و کارن به اسرائیل رفته‌اند. قرار است یک سفر دیگر به اسرائیل داشته باشیم و بعد از آن هم چند نفر از کلیسای وِدرزفیلد با ما به اسرائیل می‌روند. احتمالاً آن موقع اتاق جاناناتان ادواردز را دیده‌اید.

متوجه اتاق جاناناتان ادواردز شدید؟ خب، در وِدرزفیلد، کننتیکت، وقتی جاناناتان ادواردز دانشجوی ییل بود این کلیسایی بود که او در آن شرکت می‌کرد چون کلیسا، به نوعی، در محوطه دانشگاه بود. خب، این کلیسایی بود که او در آن شرکت می‌کرد چون هنوز در نیوهیون نیست. و یک اتاق وِدرزفیلد در کلیسا وجود دارد.

احتمالاً حدود نصف اندازه این اتاق است، و کلی وسایل از جاناناتان ادواردز دارد. و کتاب‌هایی که او خوانده و غیره. خب، کلیسای فوق‌العاده‌ای است، و خوشحالم که بگویم، توسط یک فارغ‌التحصیل کالج گوردون اداره می‌شود.

خب، ما از این بابت خوشحالیم. خب، این کلیسای بزرگی است، اینطور نیست؟ بله، درست است. آیا این کلیسای بزرگی نیست؟ اوه، درست است.

بله. اسمش را الان فراموش کرده‌ام، اما برادر همسرش اینجا در دانشگاه است. بنابراین، اینجا انواع و اقسام ارتباطات فوق‌العاده وجود دارد.

خب، کلیسای وِدرزفیلد. خب، او به ییل می‌رود. قبل از اینکه واقعاً ۱۳ ساله شود، به عنوان دانشجو در ییل شروع به تحصیل کرد.

دیدگاه او در مورد علم می‌گوید که او در دانشگاه ییل در حال بررسی این موضوع است. دیدگاه او در مورد علم این است که او تنها به عقل و منطق اهمیت می‌دهد. قوانین طبیعت از جانب خدا گرفته شده‌اند و خرد و عشق او را نشان می‌دهند.

بنابراین، وقتی او به علم نگاه می‌کند، بسیار نگران این است که مردم فقط به عقل ایمان بیاورند و علم را فقط از طریق عقل و ذهن خود درک کنند. اما او می‌خواهد به مردم یادآوری کند که قوانین طبیعت از خدا گرفته شده‌اند. قوانین طبیعت نمایانگر خرد و عشق خدا هستند.

و این واقعاً نوع نگاه درست به علم است. و البته، نوع نگاه درست به الهیات، فلسفه و غیره نیز خواهد بود. بنابراین، او به عنوان یک دانشجو در ییل، به نوعی همه این موارد را با هم ترکیب می‌کند.

حال، باید اشاره کنیم که او چه در دانشگاه ییل و چه در دانشگاه ییل، چه در دفاع از چه چیزی استدلال می‌کند؟ او از الهیات جان کالوین و الهیات پیوریتن‌ها دفاع می‌کند. او مدافع بزرگی برای الهیات کالوینیستی و الهیات اولیه پیوریتن‌ها خواهد بود، زیرا معتقد است که الهیات کالوینیستی به بهترین شکل نمایانگر کتاب مقدس است. این بهترین تفسیر از کلام کتاب مقدس است.

او سپس علیه الهیات رو به رشد یعقوب آرمینیوس و دئیسم رو به رشد، که نوعی الهیات عقل‌گرایانه است استدلال می‌کند و علیه آن استدلال می‌کند. او علیه الهیات یعقوب آرمینیوس استدلال می‌کند زیرا آرمینیوس بر اراده آزاد تأکید دارد. و او علیه دئیست‌ها استدلال می‌کند زیرا آنها به خدا بودن عیسی مسیح اعتقاد ندارند.

بنابراین، او یک محقق و دانشجوی بسیار دقیق با ذهنی بسیار روشن و قلبی پاک است. و بنابراین، این چیزی خواهد بود که او در الهیات و موعظه‌هایش و غیره به نفع و علیه آن استدلال خواهد کرد. حال، باید فقط به این نکته اشاره کنیم که همانطور که می‌بینیم او از نظر الهیاتی به چه چیزی علاقه دارد، باید بگوییم که الهیات کالوین و الهیات پیوریتن‌ها در زندگی و فرهنگ آمریکایی از بین رفته‌اند.

زمانی که به جاناتان ادواردز می‌رسیم، آن [نظریه/کتاب/...] روزهای باشکوه خود را از دست داده است. و الهیات آرمینیوسی بسیار رایج‌تر می‌شود. این الهیات مبتنی بر اراده آزاد بسیار رایج‌تر می‌شود.

بنابراین، این جاناتان ادواردز بود که الهیات کالوینیستی پیوریتن را با اولین بیداری بزرگ به زندگی الهیاتی آمریکا و به زندگی کلیسای آمریکا بازگرداند. نکته دیگری که باید در مورد جاناتان ادواردز ذکر کنیم این است که او در مورد تجربه تغییر مذهب خود صحبت می‌کند. خوب، نوشته‌های زیادی از جاناتان ادواردز وجود دارد که شاید بخوانید با آنها آشنا شوید.

روایت شخصی یکی از آنهاست، زیرا در روایت شخصی، او درباره نوع زیارت مذهبی خودش صحبت می‌کند. نکته دیگری که باید با جاناتان ادواردز آشنا شوید، البته خطبه‌های اوست. خطبه‌های او بسیار قابل توجه بودند.

بنابراین، روایت شخصی و موعظه‌های جاناتان ادواردز باعث می‌شود مطالب خوبی از جاناتان ادواردز بخوانید. اما او تجربه تغییر دین خود را اینگونه توصیف می‌کند. او در یک خانواده مسیحی بزرگ شده است.

او مسیحیت و غیره را می‌دانست. اما این هم از این. در ۱۲ ژانویه ۱۷۲۳، من رسماً خودم را به خدا وقف کردم و آن را نوشتم، و خودم و هر آنچه را که داشتم به خدا سپردم تا برای آینده باشد، به هیچ وجه متعلق به خودم نباشد، تا مانند کسی عمل کنم که از هیچ نظر هیچ حقی برای خودش ندارد.

بنابراین، از نظر تجربه تغییر دین خودش، او آن را به عنوان تسلیم شدن خود به خدا، کاملاً تسلیم شدن خود به خدا، و به نوعی اجازه دادن به خدا برای تصاحب خود توصیف می‌کند. خوب، بدیهی است که او احساس نمی‌کرد که این کار را انجام داده است، حتی با اینکه در یک خانواده مسیحی بزرگ شده بود. او احساس نمی‌کرد که قبلاً در زندگی‌اش این کار را انجام داده باشد.

و حالا او می‌آید و در روایتی شخصی، بعد خودش از زندگی‌اش را برای ما تعریف می‌کند. خوب، یک چیز دیگر در مورد جاناتان ادواردز. جاناتان ادواردز تصمیم می‌گیرد که به سال ۱۷۲۷ برود.

او تصمیم می‌گیرد که به نورث‌همپتون، ماساچوست نقل مکان کند. کسی از نورث‌همپتون هست؟ ماساچوست مرکزی؟ نورث‌همپتون؟ باشه. خوب، من هرگز آنجا نبوده‌ام، اما می‌خواهم روزی به آنجا بروم.

چون پدربزرگش، که عکسش را اینجا داریم، سلیمان استودارد، شخص بسیار مهمی در ماساچوست بود، یک کشیش و واعظ بسیار مهم، و او از سال ۱۶۴۳ تا ۱۷۲۹ زندگی می‌کرد.

او پدربزرگ جاناتان ادواردز است و آن کلیسای جماعتی را در نورث‌همپتون، ماساچوست دارد. خب، اتفاقی که در سال ۱۷۲۷ افتاد این بود که جاناتان ادواردز تصمیم گرفت، خب، قبلاً یک دوره کوتاه خدمت روحانی در نیویورک داشته، اما بعد در سال ۱۷۲۷، تصمیم گرفت که به پدربزرگش در کلیسای جماعتی نورث‌همپتون کمک کند. بنابراین، او در سال ۱۷۲۷ این حرکت بسیار مهم را در زندگی‌اش انجام داد و به کلیسای جماعتی در نورث‌همپتون رفت.

در سال ۱۷۲۷ به آنجا رفت. تاریخ پدربزرگش را می‌بینید. پدربزرگ در سال ۱۷۲۹ درگذشت.

خب، جاناتان ادواردز پس از مرگ پدربزرگش در سال ۱۷۲۹، مسئولیت امور روحانی کلیسا را بر عهده گرفت. خب، حالا این موضوع خیلی مهم می‌شود، آن تاریخ، ۱۷۲۹، زمانی که او زمام امور کلیسا را به دست می‌گیرد. خب، آن تاریخ چیست؟ جاناتان ادواردز یک کشیش و واعظ فوق‌العاده است.

او با سارا پیرپونت، زن دوست‌داشتنی که با او ازدواج کرده بود، ازدواج می‌کند و در همان سال نیز از دنیا می‌رود. او ۱۱ فرزند داشت که در قرن ۱۸ غیرمعمول نبود. وقتی در مورد سوزانا و سلی صحبت می‌کنم، او در قرن ۱۷ بود، اما سوزانا و سلی ۱۹ فرزند داشت.

دو تا از آنها، می‌دانید، جان و چارلز و سلی. این تعداد بچه زیاد است، اینطور نیست؟ فکر می‌کنم تعداد زیادی بچه باشد. اما سوزانا یکی از ۲۵ فرزند بود.

خب، مادر سوزانا ۲۵ فرزند به دنیا آورد. این تعداد فرزند خیلی زیاد است. اما اینجا در قرن هجدهم، او ۱۱ فرزند داشت.

او اینجاست، زندگی‌اش در کلیسا. او حدود ۱۳ ساعت در روز مطالعه می‌کند، که خیلی خوب نیست. آیا این یک مثال عالی برای شما به عنوان یک دانش‌آموز نیست؟ ۱۳ ساعت در روز؟ این عالی خواهد بود، اینطور نیست؟ من سعی می‌کنم این نکته را با جاناتان ادواردز مطرح کنم که تمام این مدت مطالعه، شما فکر می‌کنید که این به او کمکی نمی‌کند تا احیای بزرگی را به ارمغان بیاورد. اما در واقع، به دلیل مطالعه او بود، زیرا او کتاب مقدس را خیلی خوب می‌دانست، که توانست توسط خدا برای ایجاد احیای بزرگ مورد استفاده قرار گیرد.

بنابراین، مطالعه هر روز برای جاناتان ادواردز بسیار بسیار مهم است. خب، او برده هم داشت. وقتی زندگینامه جاناتان ادواردز را می‌خوانید، ممکن است کمی از این موضوع جا بخورید.

و این چیزی نیست که زندگینامه‌نویسان سعی در پنهان کردن آن داشته باشند. او برده داشت. از این نظر، او بخشی از فرهنگ خود بود.

بخشی از زندگی روزمره آمریکایی‌ها همین بود. بنابراین، او برده داشت. او به عنوان یک کشیش اهل مطالعه موعظه‌های جالبی داشت.

حالا، اجازه دهید فقط به سبک موعظه او اشاره کنم. زندگینامه‌نویسان سعی می‌کنند این را کاملاً روشن کنند که او با بردگان بسیار بسیار با دقت رفتار می‌کرد، واقعاً مانند کارمند و نه مانند برخی از بردگان. اما او برده داشت.

بنابراین، او برده خرید. او صاحب برده بود. بنابراین این برای بعضی‌ها کمی مشکل‌ساز می‌شود.

اما ما باید او را در فرهنگ خودش قرار دهیم. و آن هنوز فرهنگی بود که در آن با مسئله برده‌داری دست و پنجه نرم می‌کردند. بله.

آره. بله. درسته.

درباره ما امروز. وای. خب، ما امروز مشکلات زیادی داریم.

فکر می‌کنم، خب، یک مسئله. من وارد کل بحث جنسیت و تمایلات جنسی نمی‌شوم. اما می‌توانیم به آن بپردازیم و بحث جالبی در مورد آن داشته باشیم.

یک چیز ممکن است زنان در خدمت باشد، زیرا کلیسا با مسئله زنان در خدمت دست و پنجه نرم می‌کند. و برخی از کلیساها از این مسئله عبور کرده‌اند و معتقدند که این موضوع کتاب مقدسی است. کلیساهای دیگر می‌گویند، نه، این موضوع کتاب مقدسی نیست.

شما نباید زنان را در وزارتخانه داشته باشید. بنابراین، کمی کشمکش وجود دارد. من از این استفاده می‌کنم. چون کمی بیشتر است - این موضوع بحث داغ کمتری نسبت به سایر مسائل ایجاد می‌کند.

اما زنان در خدمت ممکن است مسئله‌ای باشند که ۲۰۰ سال بعد به آن نگاه کنند و بگویند، خب، آنها هم با این مشکل دست و پنجه نرم می‌کردند، می‌دانید. اما اکنون حتی زنانی هم وجود دارند - نه ۲۰۰ سال بعد. اکنون، حتی زنان کشیش کاتولیک رومی و غیره نیز وجود دارند.

خب، این جالب نیست؟ خب، فکر می‌کنم چیزی شبیه به این می‌تواند یک مثال باشد. بله، سوال خوبی است. ضمناً، بهترین زندگینامه جانانان ادواردز، که می‌دانم تابستان امسال می‌خواهی آن را بخوانی، در برنامه درسی‌ات هست.

این کتاب نوشته‌ی جورج مارسدن است. و بهترین و جدیدترین زندگینامه است. حدود سه سال از انتشارش می‌گذرد.

بنابراین، می‌دانم که دلت می‌خواهد آن را به فهرست مطالعه تابستانی‌ات اضافه کنی. می‌دانم که تمام این کتاب‌هایی که اینجا گذاشتم، دلت می‌خواهد به فهرست مطالعه تابستانی‌ات اضافه کنی. پس انجام این کار در تابستان امسال لذت‌بخش خواهد بود.

خب، یه چیز دیگه؟ بذاری فقط به موعظه اشاره کنم، و بعد باید یه کم استراحت کنم. اما خدمت موعظه جانانان ادواردز. تعریف موعظه از حوزه علمیه چیه؟ من تو حوزه علمیه چی یاد گرفتم؟

موعظه، حقیقت خداست که از طریق شخصیت بروز می‌کند. موعظه، حقیقت خداست که از طریق شخصیت بروز می‌کند. و جانانان ادواردز واعظ بزرگی بود.

اما در مورد جانانان ادواردز گفته می‌شود که وقتی موعظه می‌کرد، چشمش به طناب ناقوس در پشت کلیسا بود. بنابراین، او فقط به این شکل موعظه می‌کرد، مانند یک وکیل. او نکته‌ای برای گفتن داشت، فلسفی، الهیاتی، کتاب مقدسی.

و بنابراین به نظر نمی‌رسید که او به همه حضار توجه داشته باشد. و به نظر نمی‌رسید که از تصاویر زیادی استفاده کرده باشد. به نظر می‌رسید که از متن کتاب مقدس، آیه به آیه، استفاده کرده است.

و این حقیقت خدا بود که از طریق شخصیت آشکار می‌شد. اما بسیار جالب است که از برخی جهات، اولین بیداری بزرگ با موعظه جاناتان ادواردز آغاز شد. و تاریخی که ما معمولاً ارائه می‌دهیم فقط یک تاریخ گرد است؛ این یک تاریخ دقیق نیست.

اما تاریخی که ما برای اولین بیداری بزرگ ارائه می‌دهیم، سال ۱۷۳۴ است. ۱۷۳۴، به دلیل موعظه‌های بزرگ جاناتان ادواردز. حال، چیزی که قرار است هنگام صحبت در مورد اولین بیداری بزرگ ببینیم، دقیقاً نقطه مقابل اوست.

دقیقاً برعکس است. و آن شخص، فردی به نام جورج وایتفیلد است. بنابراین، نمی‌توانید واعظی از این، متضادتر پیدا کنید.

اما اگر موعظه، حقیقت الهی است که از طریق شخصیت منتقل می‌شود، پس جاناتان ادواردز به شخصیت خود وفادار بود. و جورج وایتفیلد نیز به شخصیت خود وفادار بود. و خداوند از این نوع موعظه استفاده می‌کرد.

هیچ چیز بدتر از این نیست که واعظی را ببینی که موقع موعظه سعی می‌کند کس دیگری باشد. منظورم این است که خودش نیست. نمی‌دانم.

آنها سعی می‌کنند از کسی تقلید کنند. چرا باید این کار را بکنند؟ درست مثل حقیقت خدا. حالا، یک موعظه طولانی در پیش دارم.

خب، من قرار نیست موعظه کنم. من به شما پنج ثانیه استراحت می‌دهم. پس پنج ثانیه استراحت کنید.

ادواردز، ما هنوز داریم روی جاناتان ادواردز کار می‌کنیم. هنوز او را ترک نکرده‌ایم. و من این کار را می‌کنم تا شما مجبور نباشید یک زندگینامه ۴۰۰ صفحه‌ای از جاناتان ادواردز بخوانید.

پس من دارم تو رو نجات میدم. اما من عاشق صحبت کردن در مورد جاناتان ادواردز هستم. پس، این مشکلی نیست.

خب، سال ۱۷۳۴ آغاز اولین بیداری بزرگ بود. مردم از اولین بیداری بزرگ خبر داشتند، اما به نوعی، به وسیله کتاب او در سال ۱۷۳۷ محبوبیت پیدا کرد. و او کتابی نوشت به نام «روایت وفادارانه از کار شگفت‌انگیز خدا در تغییر مذهب صدها روح در نورث‌همپتون» در سال ۱۷۳۷.

بنابراین «روایت وفادار» کتابی بود که در مورد آغاز اولین بیداری بزرگ نوشته شده بود. بنابراین، افرادی مانند جان ولسلی در مورد اولین بیداری بزرگ در آمریکا اطلاعات کسب کردند. بعداً در مورد ولسلی صحبت خواهیم کرد.

با این حال، او از طریق خواندن کتاب «روایت ایمان» با اولین بیداری بزرگ در آمریکا آشنا شد، که همان چیزی است که جاناتان ادواردز در مورد آن گفته است. بنابراین، یک بیداری قابل توجه وجود دارد. صدها نفر در حال گرویدن به مسیحیت هستند.

صدها نفر از طریق خدمت جانانان ادواردز به سوی خداوند می‌آیند و سپس او شروع به سفر زیادی می‌کند زیرا از او برای موعظه دعوت می‌شود و در موعظه‌های او، افراد دیگری نیز به سوی خداوند می‌آیند و همینطور الی آخر.

بنابراین، ما معمولاً سال ۱۷۳۴ را در نظر می‌گیریم. بنابراین اوضاع واقعاً رو به بهبود است و کلیسای او در حال رشد است.

کلیساهای دیگر در حال رشد هستند و اولین بیداری بزرگ در حال آغاز شدن است. اکنون، افراد دیگری نیز در اولین بیداری بزرگ مشارکت خواهند داشت.

اما ما اینجا فقط روی جانانان ادواردز تمرکز داریم. آنها اساساً - خب، اول از همه، افرادی در کلیسا هستند که واقعاً نمی‌دانستند مسیحیت چیست. آنها به نوعی به کلیسا ملحق می‌شوند.

اما حالا آنها آدم‌های خوبی هستند. اما متوجه نیستند که مسیحیت از شما چه می‌خواهد و همچنین افرادی هستند که به نوعی به کلیسا و مسیحیت و غیره حمله کرده‌اند.

بنابراین، طیف وسیعی از مردم اینجا در حال گرویدن به مسیحیت هستند. بنابراین ۱۷۳۴، اولین بیداری بزرگ، جانانان ادواردز. همه چیز شروع می‌شود.

یه چیز دیگه هم اینجاست. ما هنوز باید بحث جانانان رو تموم کنیم. باشه.

ما می‌خواهیم داستان او را تمام کنیم. ما اولین بیداری بزرگ را آغاز کرده‌ایم. قرار است در مورد افراد دیگری هم صحبت کنیم.

آیا پیمان نیمه راه را به خاطر دارید؟ پیمان نیمه راه از سال ۱۶۵۷ تا ۱۶۶۲ تدوین شد. یکی از مواردی که در مورد پیمان نیمه راه ذکر کردیم این بود که غسل تعمید، فرد را به عضویت کلیسا در می‌آورد. بنابراین اگر غسل تعمید بپذیرید، عضو کلیسا هستید و ممکن است لازم نباشد شهادت دهید که به عیسی ایمان دارید.

این راهی برای عضویت در کلیسا بود. این برای جانانان ادواردز به اندازه کافی سختگیرانه نبود. او معتقد بود، و بنابراین، بنابراین، خیلی جالب است. ضمناً، او با پدر بزرگش در این مورد مخالف بود.

حالا، او و پدر بزرگش فقط دو سال با هم خدمت می‌کردند. پدر بزرگش معتقد بود که غسل تعمید در شام خداوند حتی می‌تواند برای غیرمؤمنان هم باشد، زیرا شاید از طریق غسل تعمید، یا شاید از طریق آمدن به شام خداوند، آنها مؤمن شوند. شاید این یک آیین تغییر دین برای آنها باشد.

خب، این برای جانانان ادواردز به اندازه کافی سختگیرانه نبود. جانانان ادواردز معتقد بود که تنها افرادی که باید غسل تعمید داده شوند، کسانی هستند که می‌توانند به روشنی به ایمان مسیحی شهادت دهند و تنها کسانی که در مراسم عشاء ربانی شرکت می‌کنند باید مؤمن باشند.

شما نباید سفره عشاء ربانی را برای غیرمؤمنان باز کنید. این فقط برای کسانی است که ایمان دارند. بنابراین، او با پیمان نیمه راه مشکلات واقعی داشت.

شروع به تسلط بر جماعت‌گرایی در (Halfway Covenant) حال به یاد داشته باشید که پیمان نیمه راه نیوانگلتند کرده است و حتی شروع به تسلط بر کلیسای نورث‌همپتون کرده است. بنابراین، این بخش غم‌انگیزی از زندگی جاناناتان ادواردز است. در سال ۱۷۵۰، او از کلیسا اخراج شد.

خیلی ناراحت بود. او برای کمک به پدربزرگش به آنجا رفت. او جای پدربزرگش را گرفت.

او اولین بیداری بزرگ را از آن کلیسا رهبری کرد. اما این یک کلیسای جماعتی است، بنابراین جماعت تصمیم می‌گیرند که چه کسی کشیش باشد. و در سال ۱۷۵۰، او را به دلیل موضعش در برابر پیمان نیمه راه بیرون انداختند.

بنابراین، اکنون سوال این است که پس از اخراج جاناناتان ادواردز، چه اتفاقی برای او می‌افتد؟ و در سال ۱۷۵۰ وقتی او اخراج می‌شود، آیا این بدترین نقطه زندگی او خواهد بود، یا خدا از آن برای خیر استفاده خواهد کرد؟ خوب، اتفاقی که می‌افتد این است که در سال ۱۷۵۰، او به استاکبریج، ماساچوست می‌رود. بله؟ بنابراین، به خاطر اعتقادش مبني بر اینکه قرار نیست به سادگی به عنوان یک تعمید دهنده نوزاد استفاده شود؟ خیر اساساً، اگر خانواده مایل باشند شهادت دهند که به عنوان یک کودک با ایمان بزرگ شده‌اند، زیرا آنها کلیسای جماعتی هستند، به این معنی که آنها آنگلیکان بوده‌اند، می‌تواند شامل غسل تعمید نوزاد نیز باشد.

زمانی، پیوریتن‌ها آنگلیکان بودند و نوزادان را غسل تعمید می‌دادند. با این حال، باید والدین تأیید می‌کردند که ما این کودک را با ایمان مسیحی بزرگ خواهیم کرد. پیمان نیمه راه می‌گفت که کودکانی که والدینشان مسیحی نیستند را می‌توان غسل تعمید داد.

بنابراین، شامل آن هم می‌شد. سپس، شامل افرادی می‌شد که وارد می‌شدند. شامل بزرگسالانی می‌شد که به «کلیسا می‌آمدند و می‌گفتند»: می‌خواهم به کلیسا بپیوندم.

خوب، آیا به مسیح ایمان داری؟ خوب، نه لزوماً، اما من آدم خوبی هستم. بسیار خوب، ما تو را غسل تعمید می‌دهیم و این عضویت کلیسا خواهد بود. بنابراین، تا جایی که به او مربوط می‌شد، همه چیز کمی بی‌اهمیت شد.

و این مسئله مربوط به پیمان نیمه راه بود. این بحث بر سر پیمان نیمه راه بود. و او دیدگاه بسیار سختگیرانه‌تری نسبت به غسل تعمید و عضویت در کلیسا در مراسم شام خداوند داشت.

بنابراین، او را بیرون انداختند. ۱۷۵۰. به استاکبریج می‌رود.

کسی از نزدیکان استاکبریج هست؟ به استاکبریج می‌رود. در استاکبریج چه خبر است؟ خوب، منظورم جای قشنگیه. مطمئنم که تا حالا به استاکبریج نرفته‌ام.

اما پس در استاکبریج چه خبر است؟ استاکبریج در بیابان بود. این [گروه/گروه] قرار است به بیابان برود. این [گروه/گروه] قرار است برود تا یک جامعه کوچک از مؤمنان را ببرد و به نوعی آنها را [به عنوان کشیش] هدایت کند.

اما همچنین، بومیان آمریکایی یا سرخپوستان در استاکبریج وجود خواهند داشت که می‌توانم به آنها خدمت کنم. اما کجا می‌توانم بروم؟ این بدترین دوران زندگی جاناناتان ادواردز بود. این زمانی بود که او همه چیز را که برایش عزیز و نزدیک بود رها کرد، خانواده‌اش را برداشت و واقعاً برای تبلیغ دین به بیابان رفت.

خب، سوال این است که بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ جانانان ادواردز در دوران سختی از زندگی‌اش است. بعد از آن به استاکبریج می‌رود و کلی وقت برای نوشتن دارد. و بنابراین، شروع به نوشتن می‌کند.

خب، او البته مشغول نوشتن بود، موعظه‌ها، روایت‌های شخصی و غیره را منتشر می‌کرد. او می‌نوشت، اما این به او زمان می‌داد تا واقعاً فکر کند، زیرا او وقت دارد تا واقعاً در مورد الهیات خود فکر کند و واقعاً آن را بنویسد. بنابراین، آنچه که در ابتدا بدترین نقطه زندگی او بود، در واقع به برخی از پربارترین نقاط زندگی او تبدیل شد.

بنابراین، آیا ما تا به حال این را در زندگی خودمان درست می‌دانیم که گاهی اوقات، زمانی که به نظر سخت‌ترین زمان در زندگی شما و رها شده‌ترین زمان در زندگی شما می‌رسد، متوجه می‌شویم که گاهی اوقات زمانی است که خدا واقعاً به روش‌های معجزه‌آسا عمل می‌کند و ما از آن افراد بهتری می‌شویم؟ خب، جانانان ادواردز از آن به عنوان یک فرد بهتر عبور کرد. این یکی از نوشته‌های اوست، «تحقیقی دقیق و سختگیرانه در مورد مفهوم غالب مدرن آزادی اراده»، که قرار است برای اختیار، فضیلت، نصیحت، پاداش، مجازات، ستایش و سرزنش. بیشتر، محوری باشد. حالا، این عنوان کتاب است.

این کتابی است که در آن او از تقدیر الهی دفاع کرده و مفهوم آزادی اراده آرمینیوس را رد می‌کند. بنابراین، او آماده است تا در اینجا وارد نوعی نبرد اخلاقی و نبرد کلامی با افرادی شود که به آزادی اراده اعتقاد داشتند. بنابراین، آن زمان واقعاً دوران بسیار مهمی در زندگی او بود.

خب، بگذارید داستانش را تمام کنم. فقط می‌خواهم نتایج زندگی‌اش در خدمت کلیسا را ببینم. بفرمایید. او در استاکبریج است و احتمالاً در استاکبریج هم خواهد ماند، اما به خاطر اینکه متفکر درخشانی است، دعوتنامه‌ای برای رفتن به جایی دریافت می‌کند.

او در سال ۱۷۵۸ برای ریاست دانشگاه پرینستون دعوت شد. حالا، ما هنوز در مورد پرینستون صحبت نکرده‌ایم. توجه کنید.

ما درباره هاروارد صحبت کردیم، اینطور نیست؟ و درباره براون صحبت کردیم، اما درباره پرینستون صحبت نکرديم. بنابراین، قرار است در این سخنرانی درباره پرینستون صحبت کنیم، اما بعداً. اما به هر حال، او دعوتنامه‌ای دریافت می‌کند تا به دانشگاه پرینستون برود و رئیس پرینستون شود.

در سال ۱۷۵۸، او به پرینستون نقل مکان کرد. بنابراین، او به پرینستون نقل مکان کرد. ما در مورد تأسیس پرینستون صحبت خواهیم کرد.

او به پرینستون نقل مکان می‌کند، و می‌دانید، آنجا دوباره تراژدی زندگی‌اش را فرا می‌گیرد، اما او آن را به عنوان جلال خدا می‌بیند. او مجبور شد واکسن آبله بزند تا مستعد ابتلا به آبله نباشد، و در سال ۱۷۵۸ بر اثر واکسیناسیون درگذشت. او فقط حدود سه ماه رئیس دانشگاه پرینستون بود.

بنابراین، او کمی پایان ناپهنگامی داشت، اما او، البته، آن را مشیت الهی می‌دانست. این زمان‌بندی خدا در زندگی خودش بود. وقتی از دیدگاه انسانی به آن نگاه می‌کنید، این زمان‌بندی کمی غم‌انگیز به نظر می‌رسد، اما من شک دارم که جانانان ادواردز از آن دیدگاه به آن نگاه کند.

خب، این هم از جانانان ادواردز، که واقعاً آدم خیلی قابل توجهی است. کاری که الان می‌خواهم با او بکنم این است که قبل از اینکه او را، نفر اول اینجا، ترک کنیم، نگاهی به نتایج زندگی‌اش بیندازم، اینکه نتیجه‌ی زندگی و

خدمت جانانان ادواردز چه بوده است. اما قبل از آن، آیا سوالی در مورد زندگینامه‌ی بسیار غنی و بسیار جالب او از جانانان ادواردز دارید؟ آدم فوق‌العاده‌ای است.

خب، چه نوع؟ چه زمانی؟ خب، اولین بیداری بزرگ به همراه سه رهبر دیگر که در موردشان صحبت خواهیم کرد، به جانانان ادواردز حمله می‌کند. بنابراین، درست پیش می‌رود، نتایج آن تا دهه ۶۰ و تقریباً تا اوایل دهه ۷۰ زمان جنگ انقلابی، ادامه دارد. و سپس، همانطور که در این دوره خواهیم دید، شاهد کاهش شدید دین، هستیم.

با نزدیک شدن انقلاب و غیره، مردم توجه خود را به سیاست معطوف می‌کنند. بنابراین، یک نوع تیزی وجود دارد، و سپس از سال ۱۸۰۰، ما یک بیداری بزرگ دوم داریم. بنابراین، من دوست دارم آن را ببینم، دوست دارم همه اینها را به نوعی مانند یک آونگ ببینم.

این آونگ از سال ۱۷۳۴ شروع شد و تا دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی ادامه یافت. سپس، آونگ به سمت خردگرایی، دئیسم و غیره تغییر جهت خواهد داد. و سپس دومین بیداری بزرگ را خواهیم داشت.

چیز دیگری اینجا هست؟ خب، نتایج چیست؟ نتیجه زندگی و خدمت جانانان ادواردز چیست؟ خب، اولین، موردی که قبلاً به آن اشاره کردیم، احیای کالوینیسم است. احیای کالوینیسم [این کالوینیسم از بین رفت توسط پیوریتن‌ها به اینجا آورده شد.

در نسل‌های دوم، سوم و چهارم از بین رفت. پیوریتن‌ها آن چیزی نبودند که قرار بود باشند. بنابراین کالوینیسم از بین می‌رود، دوباره در زندگی فرهنگی و زندگی مذهبی مستعمرات ظهور می‌کند. دوم، تعادل فوق‌العاده‌ای بین زندگی ذهن و زندگی قلب.

جانانان ادواردز نمونه‌ی بسیار خوبی از این موضوع است. تعادل زیبایی بین زندگی ذهن و زندگی قلب. این کل وجود یک فرد است.

من اغلب می‌گویم یکی از چیزهایی که امروز با آن مبارزه می‌کنیم، اگر جانانان ادواردز اینجا بود، می‌توانست در این زمینه به ما کمک کند. او با زندگی و خدمت خودش به ما کمک می‌کند. یکی از چیزهایی که امروز به نوعی با آن مبارزه می‌کنیم این است که مردم می‌گویند شما باید انتخاب کنید.

یا یک مسیحی بی‌مغز خواهی بود و از مغزت استفاده نمی‌کنی، یا یک فرد منطقی خواهی بود و واقعاً به این جور چیزهای مسیحی اعتقادی نداری. باید انتخاب کنی. خب، در واقع لازم نیست انتخاب کنی، چون زندگی در ذهن و زندگی تجربی به زیبایی با هم جور در می‌آیند.

و بنابراین اگر کسی شما را مجبور به انتخاب کرد، به آنها بگویید، متأسفم، این انتخابی است که من مجبور به انجام آن نیستم. من انتخاب کرده‌ام که یک انسان کامل باشم. احساس تنهایی می‌کنم.

پس همین است، تعادل بین حیات ذهن و حیات قلب. درک این که تمام حقیقت، حقیقت خداست. و به یاد داشته باشید، گفتیم که او چگونه جهان طبیعت، علم، الهیات، فلسفه، اخلاق و اقتصاد را دوست داشت.

تا جایی که به او مربوط می‌شد، تمام این حقیقت، حقیقت خداست، پس چرا همه آن را مطالعه نکنند؟ بنابراین او نمونه کاملی از این موضوع است. نکته دیگر قدرت موعظه از روی متون مقدس است. او نمونه بسیار خوبی از این موضوع است، همانطور که سایر افراد در اولین بیداری بزرگ، با موعظه از روی متون مقدس، نمونه هستند.

برای جانانان ادواردز بسیار مهم است. بگذارید کلام خدا، کلام خودش را به قلب و ذهن مردم برساند. بنابراین، او نمونه خوبی از این موضوع است.

او همچنین جانشینی نسبتاً خوبی داشت. معاون رئیس جمهور از نسل جانانان ادواردز بود. بسیاری از روحانیون از نسل جانانان ادواردز بودند.

سیزده رئیس آموزش عالی و ۶۵ استاد از نسل او بودند که بسیار جالب است. بنابراین، او نه تنها تأثیر الهیاتی داشت، بلکه تأثیر فرهنگی نیز داشت. و نکته آخر در مورد نتایج جانانان ادواردز این است که او مورد پیروی قرار گرفت.

او پیروان زیادی داشت. افراد زیادی نزد او درس خوانده بودند. افراد زیادی از جمله پسر خودش، از او پیروی می‌کردند.

این پیروان نامی دارند. آنها ادواردی‌ها نامیده می‌شوند، ادواردی‌ها. ادواردی‌ها مردمی بودند، از نسل دوم جانانان ادواردز.

و ادواردزی‌ها تا حدودی برنامه الهیاتی او را اجرا کردند، اما نه کاملاً. بنابراین، چهار نفر وجود دارند و آنها تأثیر داشتند، تأثیر فوق‌العاده‌ای، در زندگی دانشگاهی، در زندگی فرهنگی، در زندگی کلیسا. و چهار ادواردزی وجود دارد.

حالا، من اسم آنها را آوردم. جوزف بلامی یکی از آنهاست. جوزف بلامی توسط جانانان ادواردز آموزش دیده بود، بنابراین او شاگرد جانانان ادواردز بود.

ساموئل هاپکینز نفر دوم است، بنابراین ساموئل هاپکینز شخصاً جانانان ادواردز را نیز می‌شناخت. این پسرش، جانانان ادواردز جونیور، و سپس ناتانیل امونز است. حالا، بگذارید این را در مورد ادواردی‌ها بگویم.

ادواردزی‌ها کل دوره آموزشی ما را می‌گیرد. آنها گروه بسیار جالبی از افراد هستند، اما ممکن است ۱۵ هفته آینده درگیر صحبت در مورد ادواردزی‌ها شویم. پس بگذارید فقط این را در مورد ادواردزی‌ها بگویم.

به عنوان یک گروه، هر کدام چیزهای زیادی و همه چیز نوشتند، اما اساساً، به عنوان یک گروه، آنها بیشتر بر آزادی اراده از نظر الهیات تأکید داشتند و از اهمیت تقدیر جانانان ادواردز کم کردند. بنابراین، آنها این نوع مسائل مربوط به آزادی اراده و از اهمیت تقدیر کم کردند. بنابراین، آنها از برخی جهات ادواردی بودند.

آنها از برخی جهات الهیات او را ادامه دادند، اما از جهات دیگر، واقعاً با شخصی که آنقدر تحسینش می‌کردند متفاوت بودند و بنابراین بر این اراده آزاد تأکید داشتند. یکی از چیزهایی که دو نفر از آنها بر آن تأکید داشتند گناه نخستین بود. دو نفر از آنها گفتند چیزی به نام گناه نخستین وجود ندارد.

گناه نخستین فقط گناه آدم است. این گناه از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی‌شود، بلکه همه انسان‌ها گناهکارند، اما همه آنها گناهکارند نه به این دلیل که گناه نخستین را از آدم به ارث برده‌اند، بلکه به این دلیل که بر اساس آزادی اراده عمل کرده‌اند و گناه را انتخاب کرده‌اند. خوب، می‌بینید، این چیزی است که جانانان ادواردز هرگز با آن موافق نبود.

بنابراین، ادواردزی‌ها مهم هستند. وقتی در آسکولوم پورارد یا هاردمن به نام آنها برمی‌خورید، به آنها توجه کنید و ببینید چه چیزی تدریس می‌کنند، اما متوجه خواهید شد که این تقریباً تمام زمانی است که می‌توانیم با ادواردزی‌ها بگذرانیم. در غیر این صورت، ما تا ژوئن اینجا بودیم. پس، بسیار خوب، روز خوبی داشته باشید

.جمعه شما را خواهیم دید.

من دکتر راجر گرین هستم و در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی. این جلسه پنجم در مورد جانانان ادواردز و اولین بیداری بزرگ است.